

دشمن دارد و **فولک** دانه و خوروفی که آنرا مالیده و پاک کرده باشند و بر وی در
آن آینه باشند **فک** بالغم و زکات یک کاف جگر در آن و وجه نیم در شده از یک کاف
کردن اسیر را و در او درو مان کردن کوه کلا و از کرد برین آوردن کرده را طرا
کردن بنده و همچنین فلک و یکی از در طرف نریخ بالادین را فلک ای و زیرین را فلک
اسفل خوانند و بر فر توت شدن درست و کردن از این بر درست باشد **فک**
پشت یک کاف بر فر توت و در آن **فکاک** بالغم و کله که در ابدان بر آن آید و
خوار شدن اسیر از بند **فک** یعنی کشت ده شدن بودند در آن از غنچه و سنی و کشته
شدن بطرف وقتن و آساید شدن قدم **فک** بالغم کشتی و کشتیها معر و جمع آمده و
و جمع فلک بالغم نیز آمده و معنی آن گذارنده و بختین آسمان افلاک و فلک بختین
جمع و جرحه ریسمان و معظم و کرد از هر چه و موج بر آبی که با او را بر حرکت آوردند
نموده کرد و باره زمین کرد بلند بر آید و احد فلک بالغم **فولک** بالغم سینه کون
و بغم تعیم بودن بجای و در آمدن در کاری و دروغ گفتن **فک** بالغم شکفت و بغم
نویز آمده و لغدی و سینه و غنچه و دروغ و با کله در خانه و باره از لب و لغم
نیز آمده و پوسته خوردن طعامی و کله و دانستن آن و بختین جانور است که آنرا
به پارسی و کوه و از پوست آن پوستین سازند و آن پوستین شکو ترین پوست
سینهها را موافق بجمه از اجزای معتدل است و بجا از آنرا زلف کوه کوه و پوست
بسرقت و قاعه است **ح الام فال** بسکون مزه شکون یک کاهی در آن
بدینز استعلا کت **قال** بالغ دهنیت لغارس عرب مان از این است و طبل
الذین قالی مولف تقریب توریب و حیران بنده است بخوارستان و بعضی گفته اند
که آن خاله است **فقال** بالکله بدینز نومی از این است و آن جز است که در خوارستان
گند و بعد از آن آن خاله است که تا آنکه در حد خاک یک کس خیره باشد شود